ادامه از صفحه اول

آغازی بر پایان آرمانشهرهای ایدئولوژیک

یادمان می‌رود که ما اول باید معصوم شویم بعد مثل معصومان را عمل کنیم. اگر پیامبر می‌توانست تعدد زوجات داشته باشد البته او آن اندازه هم سعه‌صدر و وسعت وجودی داشت که می‌توانست به عیادت کسی برود که روزها بر سرش خاکستر می‌ریخت و اگر علی اجازه داشت حکم مرگ جمعی بدهد البته آن اندازه کف نفس داشت که وقتی دشمن بر صورتش آب دهان بیندازد، خشمگین نشود و کین نکشد. بگذریم. سخن از سقوط حضرت «مُعَمّر ابومنیار قَذّافی» بود؛ اعجوبه‌ای که یکی از طولانی‌ترین آرمانشهرهای غیرکمونیستی تاریخ را ساخت و سپس ویرانش کرد. اسمش هم با مسماست. «معمر» یعنی کسی که عمر طولانی دارد. دقت کنید ۴۲سال حکومت و مدیریت به صورت انقلابی و «من‌درآوردی» و از «شروع صفر» خیلی هنر می‌خواهد. این فرق می‌کند با مثلا امپراتوری ژاپن که ممکن است برخی امپراتوران آن ۶۰سال هم پادشاه باشند. آنجا ـ در ژاپن ـ یک نظام تاریخی جاافتاده با سنت‌های تاریخی مستقر و تعریف‌شده و دقیق برقرار است. اما قذافی یک نظام را با همه سنت‌ها و نهادهایش ویران کرد و نظامی آرمانی را از نو بنا نهاد و ۴۲ سال حفظش کرد. اما نام خانوادگی او ـ قذافی ـ هم با مسماست؛ یعنی کسی که سنگ می‌اندازد، کسی که دشنام می‌دهد، کسی که اتهام اخلاقی می‌زند و کسی که بالا می‌آورد. همه این صفات با قذافی بود. مانند صدام که معنی‌اش «بسیار صدمه‌زننده» است و اسم با مسمایی برای صدام حسین بود. نام قذافی هم بسیار با مسماست. قذافی ۴۲ سال سنگ انداخت، ویران کرد، دشنام داد، اتهام زد و در آخر هم بالا آورد. همین چند ماه پیش بود که مردمش را سوسک و حشره خطاب کرد و با این کار تمام کثافت درونش را بیرون ریخت. نظام‌های قذافی و کاسترو نظام‌های افلاتونی‌اند. نظام‌هایی که با شعار برپاکردن آرمانشهرهایی زمینی تاسیس شده‌اند و چه پرهزینه خود را بر مردم‌شان تحمیل کرده‌اند. بشریت خیلی هزینه داد تافهمید نظام‌های فیلسوف‌شاهی افلاتونی سرنوشتی جز فساد، تباهی و ستم به دنبال نخواهند داشت. تازه بشر دارد کم‌کم می‌فهمد که روی این خاک، «آرمانشهر دست‌ساز» بناشدنی نیست و اگر بنا کنیم، حاصلی جز فساد و ستم ندارد. چرا چنین می‌گویم؟ چون معتقدیم در عصر غیبت زیست می‌کنیم و عصر غیبت یعنی عصری که معصوم حضوری مستقیم و قابل دسترس ندارد و همه آنان که پیرامون ما هستند انسان‌های با اطلاعات ناقص هستند. پس چگونه ساختن آرمانشهر را به دست انسان‌های مخطی بدهیم؟ هیچ‌کس در تاریخ بیش از مصلحانی که گاه با انگیزه‌های نیک‌خواهانه دست به ساختن آرمانشهر زده‌اند، بشریت را با خسارت روبه‌رو نکرده است. او که می‌خواهد روی زمین با این انسان‌های ناقص و مخطی بهشت بنا کند جز دوزخ نصیب ما نخواهد کرد. مصلح حقیقی کسی است که بدون خشونت بدون فریب و بدون سوار شدن بر امواج عاطفه انسان‌ها، دست به اصلاحات کوچک اما مستمر می‌زند. آنان که می‌خواهند با یک چشم برهم زدن جهان تازه‌ای بنا کنند همان‌هایی هستند که به طرفه‌العینی جامعه را به جهنمی تبدیل می‌کنند. کتاب سبز قذافی بعد از قرآن، کتاب مقدس جامعه عصر قذافی بود. نظریه‌های قذافی در باب جامعه، حکومت و خانواده در این کتاب ثبت شده است. قذافی می‌خواست جامعه را به رنگ کتابش درآورد. چشم اسفندیار همه آرمانشهرگرایان همین است. آنان نمی‌خواهند جامعه را به رنگ حقیقت درآورند بلکه آنان می‌خواهند جامعه را به رنگ توهمات و اندیشه‌های خویش درآورند و چنین می‌شود که کم‌کم حاضر می‌شوند برای عملی کردن این توهمات دست به هر جنایتی بزنند. اگر بهشت روی این زمین خاکی با این انسان خاکی قابل بنا بود مگر خدا ناتوان از این کار بود؟ ساختن بهشت کاری خدایی است و هر انسان مخطی که بخواهد روی زمین با ما انسان‌های مخطی، بهشت بنا کند، می‌خواهد در خدایی خدا شریک شود و طبق سنت الهی، همین شرک او را زمین می‌زند که خدا فرموده است همه گناهان را می‌بخشم الا شرک را (آیه ۱۱۶ نساء) و عارفان و مسلمان معتقدند خدا اکثر گناهان را بی‌سروصدا و بیشتر در جهان دیگر جزا می‌دهد اما شرک را با سروصدا و در همین جهان رسوا می‌کند. قذافی نمونه اعلای یک مشرک بزرگ بود که می‌خواست روی زمین و به دست خطاکار خویش، کاری خدایی کند. آیا تفرعن بیش از این، که کسی ملتی را حشره بخواند. ما انسان‌ها ماموریم که نخست خود را به سوی صلاح و فلاح ببریم و بعد دست به اصلاحات تدریجی اما مستمر در محیط خود بزنیم. آنان که می‌خواهند یک‌شبه بشریت را به سوی بهشت رهنمون کنند سرانجام به هیتلری از نوع خود بدل می‌شوند. مگر هیتلر نبود که می‌گفت چرا ما صبر کنیم تا چند هزار سال طول بکشد و بشریت آرام آرام تکامل طبیعی پیدا کند؟ بهتر است خودمان دست به کار شویم و در زمان کوتاهی نژادهای پست را نابود کنیم و نوزادان افلیج را بکشیم تا بشریت یک‌باره جهشی عظیم کند و همه انسان‌ها از نوع نژاد برتر شوند. می‌بینید که حکومت فیلسوف‌شاهی افلاتونی نتیجه جز این ندارد؟ وقتی حاکم، نظریه‌پرداز باشد کم‌کم چنان به نظریه‌های خودش ایمان پیدا می‌کند که گویی وحی منزّل است و می‌کوشد تا آن نظریه‌ها را در مدت کوتاهی پیاده کند و وقتی در عمل با مخالفت یا موانعی روبه‌رو می‌شود دست به قلع و قمع مخالفان می‌زند و چنین می‌شود که حاکمی که در آغاز به قصد اصلاح محیط خویش برخاسته بود به تدریج به دیکتاتوری خونریز تبدیل می‌شود. دلم می‌خواست این بحث را به صورتی مستوفا باز کنم اما با انتشار خبر سقوط قذافی، دوستان روزنامه از من خواستند که ظرف مدت کوتاهی یادداشتی برایشان بنویسم و چنین شد که این متن شتابزده شکل گرفت. امید که زمان دیگری بتوانم آن را بسط دهم. برای قذافی دعا کنیم که با وجود ستم فراوانی که در ۴۲ سال حکومتش بر ملت لیبی راند، تجربه ارزشمندی را در برابر بشریت قرار داد. تجربه امثال او باعث می‌شود تا آیندگان، دیگر دست به تجربه‌های خطرناک و پرهزینه نزنند. بشریت برای رهایی از اندیشه‌های آرمانشهری‌گری هزینه‌های زیادی داده است. اما در طلیعه ورود به هزاره سوم که با عصر اطلاعات همراه می‌شود، بشریت به تجربه‌های از این دست نیاز داشت تا مبادا در آینده مرتکب خطاهای بزرگ‌تری شود. به گمان من سقوط قذافی، آغازی است بر پایان همه آرمانشهرهای ایدئولوژیک تاریخ. چنین باد.

***دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان**

همچنان چشم انتظار

سرنوشت زندانی نامدار قذافی هنوز مبهم است

نسرین رضایی

«من فعلا باید به قم بروم. دیدار با او (سرهنگ قذافی) را به زمان دیگری موکول کنید. در ضمن ما نگران سرنوشت امام موسی صدر هستیم و می‌خواهیم به محض بازگشت به لیبی به سرهنگ قذافی بگویید هر چه زودتر در مورد سرنوشت امام موسی صدر رسیدگی کند»؛ این تمام چیزی بود که امام خمینی(ره) خطاب به هیات لیبیایی که به تهران آمده بود، گفت. سفر این هیات به تهران به سرپرستی سرگرد عبدالسلام جلود، درست شش ماه پس از ناپدید شدن امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان (اسفندماه ۵۷) در سفر به لیبی انجام شده بود. دیدار با هیات سیاسی لیبیایی در مدرسه علوی تهران انجام شد. آنها می‌خواستند کسب اجازه کنند تا معمر قذافی برای تبریک پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بیاید اما جلود که گفته می‌شد پس از معمر قذافی، نیرومندترین شخصیت لیبی بود هم نتوانست امام را برای این دیدار دوجانبه رهبران دو کشور راضی کند. امام تنها به مقامات لیبیایی پیغام دادند تنها در صورتی که قذافی با امام موسی صدر به ایران بیایند، از سفر او استقبال می‌کنیم.

امام موسی صدر در ماه آگوست سال ۱۹۷۸ (شهریورماه ۵۷) به همراه دو یار وفادارش، محمد یعقوب، از روحانیون خوش‌فکر لبنانی و عباس بدرالدین، روزنامه‌نگار و مدیر خبرگزاری لبنان بعد از پنج روز اقامت در لیبی ناگهان ناپدید شدند و این موضوع خشم مقامات ایرانی و لبنانی را به شدت برانگیخت. برخی می‌گفتند که امام و یارانش بعد از دیدار با سرهنگ قذافی عازم ایتالیا شده و در هتل مخصوص خود در رم ربوده شده‌اند، اما خبرهای دیگر حاکی از آن بود که آنها هرگز از لیبی خارج نشده‌اند. سرنوشت امام موسی صدر نامعلوم بود و خشم مقامات ایرانی به شدت برانگیخته شده بود اما با این وجود جلود باز هم در اوایل اردیبهشت‌ماه ۵۸، راهی ایران شد و با کمک حامیانش توانست به دیدار امام برود. گفته می‌شود در این سفر یک هیات ۷۰ نفری مرکب از نمایندگان دسته‌های سیاسی لیبی، زنان، کارگران، دانشجویان، اصناف و کمیته‌های انقلابی خلق همراه جلود بود. هیات لیبیایی خواهان برقراری روابط مجدد میان ایران و لیبی بود. لیبی ۱۰سال پیش از انقلاب ایران یک کودتای سوسیالیستی- عربی را از سرگذرانده و طی آن سرهنگ قذافی به قدرت رسیده بود و اصرار داشت که بعد از سرنگونی محمدرضا شاه پهلوی، روابط دوستانه‌ای را با ایران برقرار کند.

اما امام موسی صدر همچنان بزرگ‌ترین مانع بر سر گسترش روابط میان ایران و لیبی بود. حکومت لیبی جزو اولین حکومت‌هایی بود که پیروزی انقلاب ایران را تبریک گفت و عبدالسلام جلود، نخست‌وزیر لیبی نیز پس از یاسر عرفات از اولین مقامات خارجی بود که عازم ایران شد و به مدت یک ماه در ایران بود اما با مخالفت‌های دولت موقت و «بستگان امام موسی صدر» تا مدتی موفق به دیدار خصوصی با امام خمینی(ره) نشد. در نهایت نیز جلود و هیات اعزامی لیبی چهارم اردیبهشت‌ماه در قم دیدار یک‌ونیم ساعته‌ای با امام خمینی(ره) انجام داد. اما به مرور زمان و براساس رایزنی‌هایی که صورت گرفت، روابط دیپلماتیک میان ایران و لیبی از آغاز سال۱۳۵۹ دوباره از سرگرفته و در سال ۱۳۶۰ بار دیگر میان این دو کشور سفیر مبادله شد. روابط دوجانبه برقرار شد اما سرنوشت امام موسی صدر همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی ماند. خبری در ۱۳اردیبهشت ۱۳۸۰ توسط سایت «جبهه نجات ملی لیبی» روی شبکه جهانی اینترنت منعکس شد، که حاکی از آن بود امام موسی صدر در اواخر سال۱۳۷۶ توسط برخی زندانبانان زندان ابوسلیم شهر طرابلس مشاهده شده و اندکی پیش از ماه رمضان به مکانی دیگر انتقال یافته است. در آن زمان یک منبع دیپلماتیک لیبیایی که از نظام معمر قذافی، رهبر لیبی جدا شده بود، اعلام کرد که سیدموسی صدر، هنوز در قید حیات است و زیر نظر دستگاه‌های امنیتی لیبی و در مکانی بسیار ویژه نگهداری می‌شود.

در سال۱۳۶۰ بار دیگر میان ایران ولیبی سفیر مبادله شد اما سرنوشت امام موسی صدر همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی ماند. خبری در ۱۳اردیبهشت ۱۳۸۰ توسط سایت «جبهه نجات ملی لیبی» روی شبکه جهانی اینترنت منعکس شد، که حاکی از آن بود امام موسی صدر در اواخر سال۱۳۷۶ توسط برخی زندانبانان زندان ابوسلیم شهر طرابلس مشاهده شده است

با این وجود اطلاعات بیشتری در مورد سرنوشت امام موسی صدر به دست نیامد.

کمتر از دو هفته پیش بود که وزیر خارجه سابق لیبی و نماینده سابق این کشور در سازمان‌ملل متحد از احتمال به شهادت رسیدن امام موسی صدر در لیبی خبر داد.

عبدالرحمان شلقم در گفت‌وگو با روزنامه «الحیات»، با بیان اینکه امام صدر به دست یکی از افسران نزدیک به قذافی کشته شده است، گفت چندین گزارش مربوط به پیش از قیام کنونی مردم لیبی و در دوره پس از این قیام درباره ناپدید شدن امام صدر وجود دارد. او با اشاره به دوره حضورش در رم ایتالیا به عنوان سفیر لیبی در سال۱۹۸۷، گفت، زمانی که امام صدر به لیبی سفر کرد، حاج یونس بلقاسم، مدیر اطلاعات لیبی بود. بلقاسم بعدها در ایتالیا در حضور ابراهیم‌البشاری، وزیر خارجه و مدیر اطلاعات، در خصوص شهادت امام موسی صدر به دست ابونضال ابراز تردید کرده بود. بلقاسم روایت دیگری را تعریف کرد و گفت: صدر بیش از دومیلیون دلار کمک از لیبی دریافت کرد و این کمک در این سفر تحویل صدر داده شد. با وجود این، یک نفر در ایتالیا، او را لو داد و به مافیای ایتالیا خبر داد این شخص حامل مبلغ فراوانی پول است. مافیا او را ربود و کشت و پول را از آن خود کرد. شلقم از روایت سوم درباره سرنوشت امام موسی صدر سخن گفت، مبنی بر اینکه پس از قیام کنونی در لیبی شنیده امام صدر در لیبی کشته شده است زیرا امام موسی صدر در آخرین دیدار با قذافی به او گفته بود، تو از اسلام چیزی نمی‌فهمی. در نتیجه به دست یکی از افسران نزدیک به قذافی کشته و مخفیانه در طرابلس دفن شد. اظهارات شلقم بلافاصله با واکنش خانواده امام موسی صدر و اطرافیان نزدیک او روبه‌رو شد. آنها چنین سخنانی را رد و اعلام کردند که چنین روایاتی هرگز صحت نداشته و ندارد. اتحاد حقوق بشر لیبی، مستقر در سوییس تعداد ناپدیدشدگان در این کشور که سرنوشت آنها هنوز در هاله‌ای از ابهام است را بیش از ۳۰نفر تخمین زده است. هنوز حتی مشخص نیست که آیا این افراد زنده یا زندانی یا کشته شده‌اند، کسانی چون «امام موسی صدر»، روحانی برجسته لبنانی که از سال ۱۹۷۸ به همراه دو نفر از همراهانش در این کشور ناپدید شد و اعضای اپوزیسیون لیبی چون «جاب‌الله مطر» و «عزت‌المقیریف».

زمانی که امام صدر به لیبی سفر کرد، حاج یونس بلقاسم، مدیر اطلاعات لیبی بود. بلقاسم بعدها در ایتالیا در حضور ابراهیم‌البشاری، وزیر خارجه و مدیر اطلاعات، در خصوص شهادت امام موسی صدر به دست ابونضال ابراز تردید کرده بود

«عیسی عبدالمجید منصور» بنیان‌گذار و دبیرکل جبهه «التبو» که از احزاب مخالف لیبیایی است بر زنده بودن امام موسی صدر، رهبر ایرانی شیعیان لبنان و همراهان وی در زندانی در جنوب لیبی تاکید کرده و می‌گوید: «امام موسی صدر» ،«شیخ‌محمد یعقوب» و «عباس بدرالدین»، از همراهان وی همچنان در یکی از بازداشتگاه‌های لیبی در جنوب هستند و ما اطلاعات قطعی درباره محل نگهداری آنان در دست داریم.»

سرنوشت تلخ مفقود شدن زندانیان و شخصیت‌های سیاسی در لیبی تنها منحصر به امام موسی صدر نیست. گزارش ۷۸ صفحه‌ای دیده‌بان حقوق بشر با عنوان «حقیقت و عدالت نمی‌تواند در انتظار بماند» که حاصل بازدید ۱۰روزه از لیبی بود، گویای بسیاری از حقایق است که تنها طی مدت ۱۰روز از سوی نمایندگان حقوق بشر سازمان‌ملل تهیه شده است. در این گزارش آمده: «دادخواهی و تعقیب و ناپدید شدن روزنامه‌نگاران و شخصیت‌های سیاسی در این کشور همچنان افزایش یافته است.» آژانس امنیت داخلی در لیبی کنترل دو زندان «ابوسلیم» و «عین زاره» را که در زمینه نگهداری زندانیان سیاسی کاملا شناخته شده و رسوا هستند در اختیار دارد، زندانیانی که گاهی ناپدید و به سرنوشتی نامعلوم دچار می‌شوند. این آژانس هنوز از بازداشت‌های بی‌سر و صدا و مغایر قوانین بین‌المللی خود دست برنداشته است؛ بازداشت‌هایی که بدون صدور حکمی صورت گرفته و فعالان سیاسی برای مدت‌های نامعلوم در زندان‌های انفرادی نگهداری می‌شوند. وزارت دادگستری لیبی با اتخاذ تصمیماتی مستقل، دستور آزادی زندانیان سیاسی را که به ناحق زندانی شده بودند، صادر کرد؛ دادگاه‌های لیبی به حکومت دستور دادند سرنوشت قربانیان زندان ابوسلیم را تعیین کند، اما آژانس امنیت داخلی و حکومت از این دستور پیروی نکردند. بنابر اعلام وزیر دادگستری لیبی حدود ۵۰۰ زندانی سیاسی که دوران محکومیت آنها به پایان رسیده یا از سوی دادگاه‌های لیبیایی تبرئه شده‌اند، به دستور آژانس امنیت داخلی این کشور در زندان باقی مانده و به سرنوشتی نامعلوم دچار شده‌اند. برای مثال با وجود اینکه دادگاه عالی لیبی حکم تبرئه «محمود بوشیمه»، زندانی شهروند بریتانیایی- لیبیایی را که در مارس ۲۰۰۸ به جرم ارتباط با یک سازمان غیرقانونی صادر کرد، اما وی همچنان در زندان ابوسلیم نگهداری شده است. دیده‌بان حقوق‌بشر در آوریل ۲۰۰۹ از دولت لیبی درخواست کرد تا با این زندانی سیاسی ملاقاتی داشته باشد اما آژانس امنیت داخلی مانع انجام شدن این ملاقات شد. عفو بین‌الملل در گزارش اخیر خود به آژانس امنیت داخلی این کشور اشاره و اعلام کرده، به نظر می‌رسد این سازمان فراتر از هرگونه نظارت قضایی فعالیت می‌کند. عفو بین‌الملل، این آژانس را به دست داشتن در نقض حقوق بشر متهم کرده است؛ آژانسی که علاوه بر دو زندان معروف تحت کنترل خود، برخی بازداشتگاه‌های ناشناخته را که خارج از هرگونه نظارت مقامات قضایی لیبی است، کنترل می‌کند. عفو بین‌الملل از طرابلس درخواست کرده است که تمامی بازداشتگاه‌ها را تحت نظارت وزارت دادگستری قرار دهد، قوانین ضد آزادی بیان را لغو کند و تحقیقات مستقلی درباره شکنجه انجام دهد. گروه‌های اپوزیسیون لیبی در خارج از این کشور شمار زندانیان سیاسی را که بدون هیچ حکمی در زندان‌های لیبی بازداشت هستند، صدها نفر تخمین زده‌اند. اما دیده‌بان حقوق بشر این رقم را به طور مستقل تایید نکرده است. «فتحی‌الجهمی»، مشهورترین زندانی سیاسی این کشور، چند هفته پس از آزادی از حبسی هفت‌ساله در می ۲۰۰۹ درگذشت. درخواست اطلاعات از مقامات لیبی برای مشخص کردن شمار لیبیایی‌هایی که در حال حاضر با استناد به ماده ۷۱ قوانین این کشور مبنی بر ممنوعیت عضویت در سازمان‌های سیاسی در زندان به‌سر می‌برند، همچنان بدون پاسخ مانده است. ویتسون می‌گوید: «دولت لیبی مسوول رسیدگی و آزادی این زندانیان سیاسی در بند است؛ زندانیانی چون عبدالناصر الرباصی، که به دلیل افترا به رهبر این کشور ۱۵سال در حبس بوده یا آن عده‌ای که هیچ اطلاعی از سرنوشت‌شان در دست نیست.» شاید تنها نقطه پیشرفت لیبی از دید دیده‌بان حقوق بشر، اعلام پرداخت غرامت از سوی حکومت به خانواده هزارو ۲۰۰ زندانی بود که در ژوئن ۱۹۹۶ در زندان ابوسلیم کشته شدند، اما هنوز هیچ‌کس پاسخگوی مردم در مقابل آنچه در ابوسلیم گذشت، نیست و هیچ پیگیری‌ای از سوی حکومت برای برخورد با عاملان این اقدامات صورت نگرفته است؛ سال‌ها مقامات لیبی از زیر بار قتل‌عامی که به وقوع پیوست، شانه خالی می‌کردند. تا اواخر سال ۲۰۰۸ اکثریت خانواده‌های زندانیان قتل‌عام‌شده هیچ‌گونه اطلاعاتی از زندانیان خود نداشتند. در ژوئن ۲۰۰۸ خانواده قربانیان سیاسی با اقامه دعوی از مقامات لیبی در دادگاه، از آنها خواستند تا وضعیت این قربانیان سیاسی را مشخص کنند. مقامات لیبیایی شروع به انتشار اسامی کشته‌شدگان کرده و برای ممانعت از پیگیری قانونی خانواده قربانیان و شکایت از لیبی به دادگاه بین‌المللی، به آنها پیشنهاد هزارو ۱۶۴هزار دلار غرامت دادند. گرچه در این میان شمار زیادی از خانواده قربانیان از پذیرفتن این مبلغ سرباز زده و خواستار پیگیری قانونی عاملان این اقدامات شدند، اما در حال حاضر هیچ‌گونه پیگیری‌ای صورت نگرفته است. ویتسون می‌گوید: «این میزان پول کافی نیست، آنها باید بدانند که چه کسی مسوول چنین فاجعه خونباری در سال ۱۹۹۶ است؛ فاجعه‌ای که تنها در یک روز هزارو ۲۰۰نفر زندانی کشته شدند.» این در حالی است که معمر قذافی، رهبر لیبی از سال ۱۹۸۸ میلادی سازمانی را تحت عنوان سازمان جایزه جهانی حقوق بشر قذافی تاسیس کرد که به تمامی افراد، سازمان‌ها یا موسسات بین‌المللی که در عرصه سیاست و ابعاد بشردوستانه اقدام و حرکت موثری انجام داده یا فکر و اندیشه و موضع‌گیری شجاعانه‌ای از خود بروز دادند، جایزه‌ای سالانه به ارزش مالی ۲۵۰هزار دلار اعطا می‌کرد.

روزنه

شکارچی خاطره‌ها

بهمن فروتن
سرمربی داتیس خرم‌آباد

■ ... دوران کودکی‌ام در مدرسه فرانسوی‌ها در تهران گذشت. در پنج‌سالگی پدرم از مادر حقیقی‌ام جدا شد و یک زن فرانسوی گرفت. او هم در حق من مادری کرد و با اینکه از نوجوانی پیش مادر خودم برگشتم ولی خانم «مونیک سونیه» را فراموش نکردم و الان خانه پدری‌ام در کرج را به او بخشیده‌ام. سال چهارم دبستان بودم که پدرم از تهران منتقل شد به قم، به عنوان دبیر زبان مدرسه «حکیم نظامی» قم؛ سال ۱۳۳۶ بود. در آن یک سالی که در قم بودیم، بیشتر اوقاتم را با دوستان پدرم می‌گذراندم، از جمله امام موسی صدر و شهید بهشتی. پررنگ‌ترین خاطره من از این دو بزرگوار در واقع یک جور پارادوکس بود که از دوره بچه‌سالی همین‌طور در ذهنم مانده است. یک روز دم‌دمای ظهر بود که داشتم در حیاط مدرسه با تیروکمان گنجشک می‌زدم. آقای بهشتی داشت رد می‌شد، چشم‌غره رفت و گفت: «عموجان چرا گنجشک‌ها را می‌زنی؟ اسلام می‌گوید فقط هر وقت نیاز داشتی شکار کن.» خلاصه یک دعوای پدرانه کرد و تمام شد. چند روز بعد با پدرم همراه آقای صدر و خواهرزاده‌هایشان برای شکار «کل» رفتیم اطراف قم. پدرم و خواهرزاده‌های آقای صدر رفتند دنبال شکار و من و امام موسی ماندیم زیر سایه یک درخت. من بچه بودم و بی‌تابی می‌کردم. امام موسی هم به شوخی گفت: «عموجان ما اینجا می‌مانیم. عرقش را آنها می‌ریزند، دل و جگرش را ما می‌خوریم.» خیلی خوش‌مشرب و باجذبه بود. هر وقت شکار می‌رفتیم، سر سفره کنارش می‌نشستم و دستم را تکیه می‌دادم به پای او و همین‌طور محو تماشای چشم‌های آبی امام موسی صدر می‌شدم و در ذهنم مدام با خودم کلنجار می‌رفتم که بالاخره شکار کردن خوب است یا بد و این تناقض تا امروز هم در من مانده است. یک‌بار با آقای بهشتی پایین پله‌های مدرسه حکیم نظامی ایستاده بودیم که پدرم از راه رسید. آقای بهشتی یواشکی در گوشم گفت: «عموجان می‌خواهی سر به سر بابایت بگذاریم؟» وقتی پدرم جلو آمد، او گفت: «آقای فروتن شما باید ۲۰تومان برای انتشار یک نشریه ضدکمونیستی به مدرسه کمک کنید.» پدرم از این موضوع عصبانی شد ولی بعدا فهمیدم عصبانیت‌اش نه به خاطر ضدکمونیستی بودن نشریه بلکه به خاطر آن ۲۰تومان پول بوده است. هرچه فکر می‌کنم نمی‌توانم بین امام موسی صدر با آن چهره نورانی، صدای گیرا و عمامه و عبای روحانی‌اش و مثلا پدرم که یک فرهنگی کت و شلوارپوش و کراواتی بود و تیپی معمولی داشت، تفاوت رفتاری و اجتماعی خاصی قایل شوم. پدرم امام موسی صدر را خیلی دوست داشت، ولی زمانه و بعدها انقلاب، ما را از هم دور کرد و هیچ وقت نتوانستم درست بفهمم چگونه آدمی با عقاید توده ای آنقدر به یک روحانی شیعه علاقه دارد.